

بِسْمِ اللَّهِ التَّوْر

الميزان خوانی جلسه پنجاه و سوم - سوره مبارکه زخرف - ۱۶/۹/۱۴۰۰

- ادامه شرح سیاق آیات ۲۶ - ۴۵ و سیاق بعدی تا ابتدای آیه ۵۳

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

ادامه شرح سیاق آیات ۲۶ - ۴۵ و سیاق بعدی تا ابتدای آیه ۵۳

جلسه ۵۳ المیزان هستیم با مطالبی از تفسیر سوره زخرف و مباحثی از صهیونیست و بنی اسرائیل و تأثیرشان بر ادیان توحیدی.

سوره مبارکه زخرف آیه ۳۹ " وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹) "

باز این آیه عطف به ماقبل است که حال گمراهان و قرین های شیطانی شان را بیان می کرد.

کلمه "الیوم" یعنی روز قیامت. معمولاً "یوم" های قرآن اگر با الف و لام بیایند که مستقیماً منظورشان قیامت است و اگر با قرینه ای بیایند می توانیم بگوئیم که به روزهای دیگر ای اشاره دارند و بدون قرینه نباید برمی گردد به روز قیامت.

" أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ " تمامی این جمله فاعل برای "لن یفیع" است. توجه کنید که فعل یَنْفَعُ بوده است که این جمله فاعلش هست. "لن یفیع" که حرف "لن" بر آن باعث حرکت نصب فعل یفیع شده است. کلمه "لن" نافیه نفی ابد آمده است که یکی از حروف ناصبه است و فعل یفیع را منصوب کرده است، لَنْ يَنْفَعَكُمْ.

ضمیر "کم" مفعول یفیع است. "کم" مخاطب است به معنی شما. یعنی همه افرادی که. که ضمیر "کم" برمی گردد به " وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ " و قرین های آنها. حالا معنای آیه: شما تا در دنیا بودید وقتی یکی از خود شما به شما صدمه ای میزد و گرفتاری برایتان ایجاد می کرد و خودش هم گرفتار میشد، شما خوشحال می شدید و دلتان خنک میشد. که طرف مقابل شما هم گرفتار شده است. ولی در روز قیامت اینطور نیست، بلکه قرینان شما " نُقِضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ " قرین های شما با شما عذاب می شوند و دیگر آنجا دلتان خنک نمی شود یعنی عذاب شدن قرین ها، سودی به حال شما ندارد.

همین که شما با آنها در عذاب، مشترک هستید خودش یک نوع عذاب است. پس این حالت یک نوع بدبختی برای شما هست، شمایی که " وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ " چون با کسانی اصلاً دوست شون نداشتید یا نفعی برای شما نداشت الآن یکجا قرار گرفته اید. پس این اشتراک برخلاف دنیا هیچ تطیب خاطر و آرامشی برایتان ندارد.

تجزیه و تحلیل مفسرین دیگر را اینجا بیان نمی کنیم چون فایده ای ندارد.

آیه ۴۰ " أَفَأَنْتَ تَسْمِعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۰) "

از پیغمبر سؤال می کنند، بعد از آن که قرین قرار داده شد برای کسانی که از ذکر رحمان اعراض می کنند، این آدمها و این گروه درک و فهم شان برعکس می شود یعنی کاملاً مسیر را عکس طی می کنند و در واقع ابزار

تشخیصی آنها درست کار نمی کند نه بصیرتشان و نه سمع شان و نه فهم قلبی شان، یعنی اینها هر مؤلفه ای بهشان بدهید نتیجه عکس می گیرند.

پس با این حساب وقتی سیستم دریافتی و سیستم خروجی شان مشکل دارد و برعکس هم کار می کند، ضلالت را هدایت می پندارند یعنی ما به آنها ابزار و مؤلفه های هدایت می دهیم ولی آنها از آن ابزار هدایت چی برداشت می کنند؟ ضلالت. همینطور حق و باطل. پس این نتیجه آیات قبل است.

پس اینها چون سیستم شان معکوس شده ای پیامبر شما نمی توانید این کورها و کرها را هدایت بکنی.

به این کرهایی که سمع شان مشکل دارد نه گوش ظاهرشان، نمی توانی سخن بشنوانی و هدایتشان بکنی. ای پیامبر نمی توانی به این کورها بصیرتی عطا بکنی و هدایشان بکنی.

پس یک نوع استفهام انکاری است. چون سؤال "أ" "أ" استفهام است. استفهام انکاری یک نوع استفهام است که جوابش از اول مشخص است و فقط جهت تویخ بوده است یا برای تنبیه است و تنبیه یعنی آگاه کردن.

آیه ۴۱ "فَمَا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱)"

این فَمَا تشکیل شده است از "إِن + ما" پیغمبر را ببریم، یعنی از این دنیا بروند و عمرشان تمام شود و از این دنیا بروند، قبل از این که از کفار انتقام گرفته بشود. فَمَا نَذْهَبَنَّ در واقع "إِن" شرطیه است که گفتیم ترکیبی است از "إِن + ما".

بعضی ها گفته اند که منظور از این بردن یعنی از جمع مشرکین خارج بکنند مثلاً پیغمبر از شهر مکه خارج بشود و نتیجه اش این است که ما قهرا و حتما از آنها انتقام خواهیم گرفت.

آیه ۴۲ "أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲)"

یا این که هرچه که به آنها وعده دادیم، به تو نشان می دهیم یعنی همان انتقام را.

منظور این است که ای پیغمبر، تو تا وقتی که بین اینها هستی، شاهد انتقام شان خواهی بود (قسمت دوم آیه) یا حتی وقتی که شما نیستی از اینها انتقام خواهیم گرفت. در هر حال از اینها انتقام حتما گرفته خواهد شد چه شما باشی چه نباشی.

اقتدار ما "فَأَنَا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ" مُقْتَدِرُونَ از ریشه قَدَرَ در باب افتعال رفته و اسم فاعل است.

پس ما علیه آنها اقتدارمان را نشان می دهیم، به کار می بریم و غلبه می دهیم.

"نُرِيَنَّكَ" هم نون تأکید دارد و هم حالت تعدی دارد و متعدی است و به باب افعال رفته است "أرى- یرى- إرائه" لَئِنَّ فعل مضارع است با نون تأکید مؤکد شده است و یعنی یا به تو بنمایانیم آنچه را که به آنها وعده دادیم. یعنی حتما وعده های عذاب را در زمان حیات تو ای پیامبر، به تو نشان می دهیم.

آیه ۴۳ "فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳)"

حالا که اینطور شد فَاسْتَمْسِكْ. در اینجا حرف " فا " در ابتدا آمده که " فا " تفریع است و یعنی نتیجه حرف های گذشته است.

یعنی که هرچه تا حالا درباره ذکر گفتیم این که ذکر از طریق وحی نازل بشود و این که نبوت یکی از سنتهای الهی است و این که کتاب بر حضرت پیغمبر به حق نازل شده و این که حضرت پیغمبر یک رسول مبینی است که دعوتشان را جزو مردم با تقوا اجابت نمی کنند. کسانی که از این ذکر اعراض می کنند قرین های شیطانی برایشان قرار داده می شود و اینکه پیغمبر باید برای همیشه از ایمان آوردنشان مأیوس بشود چون سیستم شان معکوس شده است. خب همه اینها شد " فا ". این حرف " فا " که بر سر اسْتَمْسِكْ است به همه جملات قبل برمی گردد.

پس به کتابی که این ویژگی ها را دارد تمسک بجوید، چون این کتاب و خود پیغمبر بر صراط مستقیم است.

آیه ۴۴ " وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ (۴۴) "

ذکر یعنی همان ذکر خدا. بعضی می گویند منظور قرآن است و بعضی می گویند منظور مطلق ذکر است. اتفاقاً یکی از کلمات پرتکرار سوره زخرف، ذکر است. از اول این سوره تا اینجا توجه کنید می توانید تعداد زیادی از این کلمه و از این ریشه را نسبت به بقیه کلمات ببینید.

مثلاً " وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ "، در آیه پنجم " أَفَنْضِرُ بِعَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا " از اینجا اشاره های به ذکر شروع می شود تا اینجا که بیان شد اشاره هایی به ذکر داشتیم و خواهیم داشت.

در آیه ۴۴ حرف " لام " در کلمه "لک" و در "لقومک" لام اختصاص است و لام ملکی و اختصاص است. یعنی مختص است، یعنی تکالیفی که در این ذکر هست، متوجه فقط پیغمبر و قومش است. یعنی مختص این قوم است.

" و سوف تسئلون " به زودی بازخواست می شوید، که کنایه از روز قیامت است. تقریباً بیشتر مفسرین می گویند که منظور از ذکر اینجا شرف است که علامه هم رد نکرده است گرچه در ابتدا سخنشان گفته اند ذکر خدا مطلق ذکر.

اما به نقل از بیشتر مفسرین به خصوص مفسرین شیعه گفته اند که منظور، شرف و نام نیک است. برخلاف ذکرهای دیگر قرآن.

واین شرف و نام نیکی است که برای پیغمبر و قومش باقی می ماند.

یعنی در کلمه " إنه " ضمیر " ه " به قرآن برمی گردد و یعنی این قرآن مایه شرف است برای پیغمبر و مایه نام نیک و سربلندی و شرافت برای پیغمبر است.

این یکی از نکته هایی است که دانستن آن (این که ذکر به معنای شرف است) دو روز شما را نامساوی می کند یعنی دیروزتان با امروزتان متفاوت خواهد بود. صرفا با دانستن این که مراد از ذکر در این آیه به معنای شرافت است.

آیه ۴۵ "وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (۴۵)"

بعضی ها گفته اند منظور از این که، "بپرس از من ارسلنا، از رسولانی که قبل از تو فرستادیم بپرس، منظور پرسیدن از امتهای آن رسولان است. باید در این عبارت یک کلمه را در تقدیر بیاوریم و بگوئیم این سخن یک نوع ایجاز دارد و بوده است: " و سئل من امة " یا مثلا از علمای یهود و نصارا که پیامبرانی بر آنها آمده اند بپرس. چرا؟ چون اگر می گفت مستقیما از خود این امت بپرس ، ممکن بود دروغ بگویند.

یعنی سؤال را اینطور بپرسند، أ جعلنا من دون الرحمن الهه؟ آیا غیر از رحمن آله دیگری هست؟ ممکن است امت ها به دروغ بگویند، بله هستند و چون امکان دروغ هست پس از پیامبران آن امتهها آورده است. این یک قول است. بعضی ها گفته اند مراد، سؤال از اهل دو کتاب تورات و انجیل است چون این دو امت هر چند که کافر بودند ولی به تواتر به توی پیغمبر خبر دادند که خداوند برای ما الهه ای قرار نداده است و سخن شان می تواند حجت باشد. علامه این دو تفسیر را رد کرده اند.

بعضی ها گفتند که آیه شریفه از آیاتی هست که در شب معراج (آیه اول سوره اسرا) نازل شده است.

سؤال: علت اختصاص تکالیف به پیامبر و قوم ایشان چیست؟ پاسخ: تکالیف اسلام مال مسلمان هست. تکالیفی که در این دین است مال این قوم است و مال قوم مسیحی و یهودی نیست. منتهی گرایش آنها به اسلام حرفی دیگر است. تا زمانی که کسی مسلمان نشده تکلیف اسلامی از آنها نمی خواهند.

پس آن دو قول را علامه رد می کند و یک قول دیگر هم هست از آیاتی که بر پیامبر در شب معراج نازل شده تا پیغمبر مستقیم از ارواح انبیا این سؤال بکند، پس نه از اهل تورات و انجیل و نه از امتهها .

دقت بفرمائید و وقتی که پیامبر با ارواح انبیا در شب معراج ملاقاتی دارند و از ایشان می پرسند آیا جز دین توحید، دین دیگری برای قوم تان آورده اید؟ و آنها حقیقت را بگویند و بگویند خیر، ما همچین دینی نیاوردیم. که دقیقا می شود بحث تسلسل انبیا. که در کنار این نظر، که علامه این نظر را تأیید می کنند. یک سری روایات وارده از ائمه هم، این قول را تأیید می کنند.

یک نکته دیگر را هم می توانیم استفاده کنیم که رسول خدا در همین دنیا بدون این که بخواهد از امتهای رسولان بپرسند یا حتی از ارواح بپرسند با عالم برزخ در ارتباط هستند و با انبیا سابق اتصال مداوم دارند.

پس ما یک دلیل داشتیم که گفتیم شب معراج. حالا تعمیمش بدهیم یعنی بگوئیم علاوه بر شب معراج که پیامبر مستقیم ارواح انبیا را ملاقات نمودند. علاوه بر شب معراج در روزها و شبهای دیگر، پیامبر اتصال مداوم به برزخ دارند و انبیا را در برزخ رؤیت می کنند و این سؤال و جوابها می تواند آنجا هم پرسیده بشود.

همینطور که ما در سلام نماز به خود پیغمبر سلام می دهیم یعنی با ایشان در عالم برزخ ارتباط داریم. پس این ارتباط به طریق اولی برای خود پیامبر از جانب خداوند متعال به شکل اعجاز امکانش فراهم هست. یعنی پیامبر با عالم برزخ در ارتباطند.

ما در سلامهای نماز به خود پیامبر سلام می دهیم، گویا ایشان را حضوراً می بینیم و با ایشان ارتباط داریم. خب این معنای بسیار عمیقی است آنگه به سلام نماز دقت بکنیم. ما در هر سلام مان به پیغمبر در نماز یک اتصالی از روح خودمان با پیامبر در عالم برزخ برقرار کرده ایم. این از جانب ما. اما از جانب پیامبر، همین الآن در عالم برزخ اتصال و ارتباطی با ما مسلمانان است. یعنی ارتباط کاملاً دو طرفه است. من و شما به عنوان مسلمان با یک سلام ارتباط را برقرار می کنیم و ایشان با همان سلام و مسیرهای هدایتی با ما از عالم برزخ ارتباط برقرار می کنند.

همچنین در زیارتگاهها و در زیارت نامه ها این سلامهای مخاطب همین مطلب و معنا را دارد، وقتی می گوئیم السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ ... ما اینها را حضوراً می بینیم یعنی احساس حضور می کنیم. به خاطر این که إذن دارند از جانب خداوند از عالم برزخ با ما ارتباط برقرار بکنند و به ما هم إذن داده شده که با ارواح مطهر انبیا و به خصوص پیامبر اسلام و ائمه و حضرات معصومین علیهم السلام ارتباط برقرار بکنیم.

می گوئیم أَشْهَدُ أَنْكَ تَسْمَعُ كَلَامِي أَشْهَدُ أَنْكَ تَرُدُّ سَلَامِي.

سؤال: در آیه ۴۴ **وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ** آنجا علامه معنای ذکر را به یاد خدا تعبیر کردند، پس حرف لام را چطور به تکالیف ارتباط دادند، که آن اختصاص از آن برداشته بشود؟ پاسخ: حتی اگر به معنای ذکر مطلق بگیریم یکی از زیر مجموعه هایش شرافت است. یعنی ذکر مطلق و یاد خدا برای پیامبر شرافت می آورد و این شرافت و این نیک نامی که برای پیامبر قرارداده شده است در گرو احکام و معارف عمیق و بلند پایه اسلام است.

انگار که خداوند به پیامبر عنایتی می کند. میگوید یک سری معارف و احکامی داریم که بسیار عمیق و بلند پایه است که فقط به تو داده ایم و این تکالیف برای تو می شود شرافت.

ما از این لطفها و الطاف به انبیا قبل از تو نکردیم این لب کلام است. یعنی همین که ما یکسری تکالیف را که مشخصاً مایه هدایت است بر روی دوش تو و امت تو گذاشته ایم و همین برای تو شرافت است. نحوه نماز، روزه و احکام دیگر می شود سربلندی اسلام.

"وجعلها کلمة باقیة فی عقبیه" که در آیات قبل بود مرحوم طبرسی به نقل از امام صادق علیه السلام فرمودند منظور از "کلمه باقیه" امامت است. امامت تا روز قیامت است که در ذریه حضرت پیامبر باقی است و حتی بعضی از روایات کلمه باقیه را به ذریه امام حسین علیه السلام که امامت از نسل ایشان ادامه پیدا می کند تطبیق داده اند.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، به سند خودش از یحیی بن سعید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که منظور از "فإِذَا نَذَهَبْنَ بَكَ ..." این است که تو را از مکه به مدینه ببریم و همان حالت دومی که گفتیم که علامه گفت که از بین مشرکین خارج بکنیم نه صرفاً بحث رحلت و اینها نیست.

و اراده کردیم که تو را دوباره به مکه برگردانیم و به وسیله علی بن ابیطالب علیه السلام از اهل مکه انتقام بگیریم. که بحث فتح مکه و مباحث مربوط به آن است.

کتاب "الدرالمنثور" برای جناب جلال الدین سیوطی است. که یکی از تفاسیر معروف اهل سنت است. اتفاقاً ایشان که از اهل سنت هستند این کلام "فإِذَا نَذَهَبْنَ بَكَ ..." را گفته اند که مربوط به حضرت علی علیه السلام است.

براساس روایات، کلمه باقیه منظور این است که امامت از نسل حضرت پیامبر است به خصوص امامت از نسل امام حسین علیه السلام است.

کتاب "الاحتجاج" از جناب شیخ طبرسی است. یک حدیث طولانی از حضرت علی علیه السلام آورده است و راجع به آیه "وَسُئِلَ عَنْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رَسَلْنَا" یکی از براهین نبوت حضرت پیامبر اکرم است یعنی یکی از براهین های حضرت رسول است و به وسیله این براهان، حجت را بر سایر خلائق تمام کرده است.

برای این که بعد از آن که نبوت را به وسیله پیامبر اسلام خاتمه داد و او را پیامبری به سوی تمام امتها و سایر ملتها کرد این امتیاز را به او داد که به آسمانش عروج داد (بحث معراج) و در آن روز همه انبیا را برایش جمع کرد و رسول خدا هم از نبوت آگاه شد و... تا آخر حدیث. پس در این حدیث به شب معراج در این آیه اشاره کرده است.

سیاق بعدی. از آیات ۴۶ تا ۵۶.

خب تا اینجا بحث های کفار بود که اینها متنعم به نعمت های الهی بودند و طغیان کردند و نسبت به کتاب و نسبت به ذکری که به پیامبر اسلام نازل شده بود، تهمت سحر زدند.

که من گفتم این کسی که اولین بار تهمت سحر را به پیامبر زدند، ولید بن مغیره بود یا مثلاً گفتند چرا این قرآن بر یکی از دو مردان دو قریه بزرگ مکه و طائف نازل نشده است؟ و در واقع آن دو مرد را به دلیل ثروت و موقعیت اجتماعی شان بر پیغمبر ترجیح دادند.

در اینجا می خواهد مثل بیورد که ای پیغمبر همانطور که با تو این برخوردها را داشتند و رفتار تکذیبی داشتند با حضرت موسی هم همین برخوردها شد.

آیه ۴۶ "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٦﴾"

حرف لام در کلمه "لقد" لام قسم است. و معمولاً لام لقد، لام قسم هست. حرف با در کلمه "بآياتنا" بای مصاحبت است یعنی به همراه.

معنای آیه خیلی مشخص است " و ما فرستادیم حضرت موسی را به همراه نشانه هایمان به سوی فرعون و ملأ او و حضرت موسی فرمود "إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ "

آیه ۴۷ " فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) "

کلمه إذا فجائیه است یا مفاجات است، ناگهانی و بدون زمینه قبلی. یعنی همین که آیات ما آمد اظهار یک معجزه برای رسالت حضرت موسی است. به محض این که آیات ما بر موسی رسول آمد.

(اگر خاطرتان باشد رسالت و نبوت را برای انبیا جلسه پیش عرض کردم.)

گفتیم رسالت انبیاء اولی العزم بر قوم خودشان است غیر از پیامبر اسلام که رسالت ایشان جهانی است "إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ الْيَكْمُ جَمِيعًا"

که قبل از آن می فرماید یا ایها الناس إنی رسول الله الیکم جمیعا و این مطالب اثبات می کند که رسالت پیامبر اسلام رسالت جهانی است. یا ایها الناس یعنی ای مردم یعنی همه؛ ولی رسالت حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت ابراهیم و حضرت نوح رسالت قومی است و نبوتشان جهانی است.)

وظیفه ما چیست؟ این که همه انبیا اعم از اولی العزم و غیر آنها را با عنوان نبی قبول می کنیم و به عنوان رسول قوم خودشان (نباید رسالت شان را انکار کنیم، خیر) رسالت بر قوم خودشان دارند و نبوت بر همه عالم.

" إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ " ناگهان همه به خنده آمدند. (اذا مفاجات) به قصد استهزاء و تحقیر و خوار شمردن آیات خندیدند. چه کسانی؟ فرعونیان خندیدند.

کلمه ضَحَك که ضَحِكَ فعلش است معمولا در آیات قرآن با حرف اضافه " مِنْ " می آید و این حرف " مِنْ " یا قبل یا بعد آن می آید.

آیه ۴۸ " وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) "

کلمه "مانریمهم" حرف "ما" مای نافیه است و کلمه "مانری" یعنی چی؟ متعدی معنی کنید. نشان نمی دهیم. و ماضی هم معنا می شود چون داره از گذشته حرف میزنه.

و ما هیچ نشانه ای را به ایشان ننمائیم "إلا هی اکبر من اختها" مگر این که از آیت قبلی بزرگتر است و از نشانه قبلی با عظمت تر است. کنایه از این هست که هر کدام از این آیات و نشانه ها برای حضرت موسی، آیت مستقل هستند یعنی به تنهایی برای اثبات حقانیت ایشان کافی است.

و اما جمله " ما نریمهم من آیه " حال هست برای "منها" یعنی وقتی که معجزات را دیدند ناگهان به خنده درآمدند یعنی از آن معجزات و آیات. ضمیر "ها" در کلمه "منها" بر می گردد به آیات. در حالی که هر کدام از این نشانه ها به تنهایی در نشان دادن حقانیت حضرت موسی به حد کمال رسیدند و نقص ندارند و نیاز به آیت قبلی ندارند و به تنهایی کافی هستند.

" وَأَخَذْنَا هُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ " و ما آنها را با عذاب دنیایی گرفتیم یعنی غرق شدند و به عذابهای مختلف و چند تا عذاب داشتیم، به امید این که دست از استکبار بردارند و حضرت موسی را به عنوان رسول قبول بکنند. خب همه عذابهایی که بر هم فرعونیان و هم بر بنی اسرائیل نازل شد.

در واقع نه تا نشانه عذاب وجود دارد : قحطی و خشکسال ، حمله ملخ ها، حمله وزغ ها ، جریان خون در شهر مصر، شپش، قمل و در نهایت غرق شدن آنها. قبل از غرق شدن و وقتی که زنده اند عذابهای مختلف دنیایی را تجربه کردند و گفتند.

آیه ۴۹ " وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) "

" وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ " چرا اینها حضرت موسی را ساحر می بینند؟ چون فضای مصر سحرآلود است و پر است از نشانه های باطل.

سحر یعنی یک چیز بی اثر، باطل و خنثی. تصورات بزرگان مصر از یک کار خارق العاده و معجزه، تصورات سحرگونه است. چون تا الآن هرچیز عجیبی دیده اند سحر بوده است.

پس در وهله اول با معجزات حضرت موسی اینگونه برخورد می کنند (یا ایها الساحر) و گفتیم که یهود اصلا ذهنش سحرآمیز است بس که با سحر در ارتباط است و از اجنه هم کمک می گیرد. و همین یهود در زمان پیامبر اسلام به این مشرکینی مثل ولید بن مغیره یاد می دهند که وقتی یک سخن عجیب و غریبی مثل قرآن شنیدید که خیلی عظمت دارد اولین واکنشی که نشان می دهی، بگو که سحر است. یعنی در جا شما اثر این قول را بر مردم و بر روی سمع شان از بین می بری و همین که مردم همچین تصویری از یک کلام حق داشته باشند پس دیگر گرایشی به آن کلام نشان نمی دهند.

" وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) " ای ساحر به ما نشان بده اگر راست می گویی "ادع لنا ربك" پروردگارت را بخوان. " بماعهد عندك " در مورد آن چیزهایی که عهد بسته به ما نشان بده. "إننا لمهتدون" ما حتما هدایت یافته ایم.

از موسی بخواهند دعا بکند که این عذابها از این مردم برداشته بشود، وقتی هم که برداشته بشود دیگر اینها قول می دهند که هدایت بشوند. توجه کنید که اینها هر دفعه بعد از هر عذابی همچین قولی را گفته اند و عذاب برداشته و رفع می شد و اینها دوباره به حالت قبلی برمی گشتند.

آیه ۵۰ " فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۵۰) "

وقتی که عذاب از آنها برداشته میشد اینها " نَكَثَ " یعنی نقض عهد و خلف وعده می کردند و بر می گشتند به حالت قبلی خودشان.

بعضی ها یک تفسیر آورده اند که علامه طباطبایی این تفسیر را رد کرده اند و می گویند منظور از ساحر یعنی یک شخصی که مقام و موقعیت اجتماعی خوبی دارد و این اطلاق ساحر به حضرت موسی توهین تلقی نمی شده و اتفاقا به ایشان با این لقب احترام می گذاشته اند و ساحر را به عنوان عالم می دانسته اند. که البته این توضیح

غلط است و ما می دانیم که تهمت سحر در اولین واکنش به دعوت حضرت رسول الله، به معنای توهین و تحقیر است. یعنی می خواهی که حضرت رسول حرفش را ادامه ندهد و مردم به حرف ایشان گوش نکنند فوراً بگو سحر است، پس مردم پراکنده می شوند.

آیه ۵۱ " وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۵۱)"

" وَنَادَى " یعنی و ندا داد (با صدای بلند) به همه ای قوم، آیا ملک مصر از آن من نیست؟ (یعنی ادعای خدایی کرد) و آیا این نهرها از دامنه ملک من جاری نیست؟ آیا نمی بینید؟

چرا بعد از ندا یکبار دیگر آورده " قال " ؟ گویا جمله بعد از آن جوابی از یک سؤال تقدیری است. یعنی بعد از این که گفت " نادای فرعون " داخل پرانتز سؤال می پرسیم که خوب چی ندا داد؟ چی گفت؟ بعد جواب می دهیم که قال ... مثلاً أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ.

یعنی بعد از این که "نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ" داخل پرانتز یک سؤال تقدیری داریم مثلاً چه ندایی داد؟ جواب آن سؤال تقدیری با قال داده شده است.

" وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي " این نهرها از تحت قصرهای من روان است یا از زیر و دامنه بستان من که قصرم بر آن است جاری است. پس انگار با این جمله می خواهد این را بگوید که قصرش روی یک نقطه مرتفعی بوده است و روی جای بلندی بوده و مثل خانه های منطقه شمال که خانه هایشان را روی یک ارتفاعی می سازند، از زیر آن قصر نهرهایی جاری بوده است.

" تجری من تحتی " حال انهار است و جمله حالیه است یعنی در حالی که نهرها از زیر آن جاری بوده است و منظور از انهار آن شاخه شاخه هایی است که از رود نیل جدا شدند و هر کدام به سمتی رفتند و یک شاخه بزرگ و مهمش از زیر قصر فرعون رد شده و جاری است.

" و افلا تبصرون " در واقع استفهام انکاری هست و دوباره داره تکرار می کند.

سؤال: جمله بعد از معرفه؟ دو قانون مهم: جمله بعد از معرفه، حال است (الجمل بعد المعارف احوال) بعضی می گویند حالات و جمله بعد از نکره، صفت است (و الجمل بعد نکرات اوصاف) صفت که بعضی ها می گویند وصف – نعت. کلمه نکره بعدش جمله وصفیه می آید و کلمه معرفه بعدش جمله حالیه می آید.

الانهار معرفه است و جمله بعد آن حال است.

آیه ۵۲ " أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲)"

" مهین " از ریشه هَوْن است به معنای خوار و ضعیف است و با مهین فارسی کاملاً فرق دارد و مهین فارسی خاص است و اصلاً هیچ ریشه ای در عربی ندارد و مهین فارسی یعنی مانند ماه و "ین " شباهت است. مثل شهین و مهین و زیرین و سمین.

مُهین در عربی به معنای خوار است. همچنین یک کلمه " مُهین " با ضمه حرف میم وجود دارد و اسم فاعل همین ریشه است. عذاب مُهین. مصدرش مِهَانَةٌ است.

" وَلَا يَكَادُ يُبِينُ " انگار که یک سابقه ذهنی از حضرت موسی در ذهن این فرعون هست که این حضرت موسی کمی لکنت دارند، که حضرت موسی برای برطرف کردن آن لکنت قبل از اینکه وارد به کاخ فرعون شوند دعا می کنند، می گویند " رَبِّ اشرح لي صدري ويسر لي أمري واحلل عقدة من لساني...! "

حالا یک ماجراهایی در کودکی بوده است ظاهراً، در روایات می گویند که در آن روایات، گویا حضرت موسی مثلاً یک تکه آتشی روی زبان ایشان افتاده و زبان را سوزانده است و یک لکنتی را برای ایشان به وجود آورده است که از خداوند می خواهد و دعا می کند که آن لکنت برطرف بشود.

این سابقه ذهنی، فرعون را وادار می کند که همچنین چیزی راجع به حضرت موسی اذعان بکند و بگوید " لایکاد یبین " یعنی حرف مشخص نمی زند و واضح حرفش را نمی تواند بزند.

" أُمُّ أَنَا خَيْرٌ " أم اول جمله است. أم اینجا یا منقطعه یا متصله است. اگر منقطعه باشد به معنای " بَل " به معنای بلکه است و یعنی اعراض از کلام سابق و آوردن کلام جدید است، یعنی نه اینطور نیست بلکه یک چیز جدیدی است. اگر أم متصله باشد به معنای " یا " آورده می شود. مثلاً می گویند من بهترم یا او؟ هردو تا درست است. مرحوم طبرسی آن را نقل می کند و می گویند سیبویه و خلیل فراهیدی معتقدند که أم اینجا عاطفه است و به معنای " و " گرفته اند.

حضرت موسی در جمله فرعون اسم شان نیومده و فرعون گفته هذا الذی، که این یک نوع توهین و تحقیر است. تا اینجا، سر آیه پنجاه و سه را داشته باشیم.

اللهم اجعلنا وجيها بالحسين عليه السلام في الدنيا و الآخرة

الحمد لله رب العالمين